

### 3 - بالاترین مرحله امپریالیسم

در کشورهای اصلی امپریالیسم (ایالات متحده آمریکا، ژاپن و دیگر کشورهای معروف به گ - 7) روند تمرکزگرایی رو به تکمیل می رود و تشکیل مکانیسم های چند شاخه تنظیم دولتی ادامه می یابد. از آن جمله اند اقداماتی که راه را برای اتخاذ مواضع کلیدی از سوی این کشورها در پیشرفت های علمی - فنی، برنامه ریزی تکنولوژیکی، پیش بینی های درازمدت و ساختارهای متمایز مدیریت هموار می کنند.

در رشته های کلیدی علمی و تکنولوژیکی که پیشرفت اقتصادی را تعیین می کنند و شالوده های تولید مدرن تکنولوژیکی را تشکیل می دهند (هواپیماسازی، موشک سازی، تکنولوژی فضایی، تکنولوژی مخابرات و انرژی اتمی) دیگر هیچگونه رقابت آزاد بخش خصوصی وجود ندارد. عملاً فقط میان مؤسسات دولتی که خرج بخش مهمی از تحقیقات علمی، آزمایش و تولید را تقبل می کنند، میان شرکت های خصوصی که در پی بالا بردن مهارت خود در زمینه تکنولوژی آینده اند و میان مؤسسات دولتی فراملتی که به تدوین استراتژی پیشرفت مشغولند و بر روند رقابت تأثیر خود را می بخشند، رقابت حادی به چشم می خورد. به عبارت دیگر در رشته های کلیدی پیشرفت اقتصادی گرایشات تراکم غول آسای سرمایه، قدرت دولتی و دانش آن چنان رو به تکمیل می روند، که صحبت کردن از بازار آزاد مسخره به نظر می رسد.

در عین حال بقیه کشورهای جهان را مجبور به در پیش گرفتن مدل ماورای لیبرالی کرده و بنا به سرشت آن، یک هرج و مرج کنترل شونده را در آنجا حاکم گردانیده تا بدین طریق بر مکانیسم تبادل نابرابری که به کمک آن ملل «میلیاردهای طلایی» دیگر کشورهای جهان را چپاول میکنند، سرپوش نهند. این مکانیسم متکی است بر عدم برابری قیمت ها، افزایش و به جیب زدن «حق الزحمه»<sup>\*</sup> به حساب کشورهای در حال رشد و همچنین وابستگی ناشی از بدهکاریهای این کشورها.

بازار آزاد دیگر برای پیشرفت اقتصادی به عنوان عنصر طبیعی ضرور به حساب نمی آید. بازار آزاد اکنون به ابزاری تبدیل شده است برای چپاول بیرحمانه کشورهای «دست دوم»<sup>\*\*</sup>. بازار در مقیاس جهانی به ضد خود بدل می شود و از عرصه مبادله پایاپای به میدان تبادل نابرابر تبدیل می شود.

بدینگونه است که امپریالیسم با سد کردن راه پیشرفت اجتماعی و با منجمد کردن مناسبات بازار و رابطه پول - کالا خصلت انگلی به خود می گیرد و نظریه لنین درباره امپریالیسم به عنوان سرمایه داری در حال گندیدن باز هم مورد تأیید قرار می گیرد.

البته امروزه این تئوری، سوژه مورد علاقه کمترین ها شده است. با توجه به تب مصرفی که در حال حاضر کشورهای غربی را گرفتار کرده است، آیا واقعاً مسخره نیست که از گندیدگی اقتصادی سخن بگوییم؟ اگر نقطه نظرات کمیک را کنار گذارده، بوضوح مشاهده می کنیم که سرمایه نیروی مولد انسانی را به بن بست آتشکار سوق می دهد.

برای کسی پنهان نمانده که کنسرن ها پاتنت های مربوط به کشفیات نو را می خرند، نه برای استفاده از آن ها در تولید، بلکه درست برعکس، برای جلوگیری از مورد استقاده عملی قرار گرفتن آن ها.

خصلت انگلی امپریالیسم فقط در بایگانی کردن این امتیازات برخی اکتشافات نیست. جو مصرف بی بند و بار خود قبل از هر چیز مانع جستجوی راه بهتری برای توسعه نیروی خلاق انسانی است.

\* intellektuellen Rente

\*\* Peripherie

این امر علل دیگری دارد، که در ذات سرمایه نهفته است. سرمایه «شیئی» ای است فاقد کیفیت. کمیت تنها کیفیت آن است. از اینروست که سرمایه برای رشد خود راهی به جز رشد خطی و کمی\* نمی‌شناسد. یک میلیون دلار خوب است، یک میلیارد دلار بهتر، اما یک بلیون دلار که دیگر زهی سعادت ...

سرمایه داری حاکم در بخش اعظم سیاره ما در عمر 500 ساله خود از نظر ظاهری آن چنان عوض شده، که باز شناختنش آسان نیست. ولی مشخصات ماهوی و اصلی خود را همچنان دست نخورده حفظ کرده است.

تولید به طور کلی به مثابه شرط همیشه ضرور و طبیعی زندگی بشری همچنان در شکل مشخص تاریخی ارزش و ارزش اضافی، سرمایه صورت می‌گیرد. ویژگی بنیادین سرمایه در این است که فاقد معیار کیفی درونی است و فقط و فقط تشنه تکثیر کمی بی پایان است. و نکته کلیدی درست همین جاست یعنی وابسته کردن تولید مایحتاج عمومی کیفیتا متفاوت و رفع نیازهای مادی و معنوی مردم به **قوانین مطلقا کمی افزایش سود** یعنی ارزش مبادله، منجر به بالا رفتن اهمیت پول - به مثابه معیار تعیین ارزش همه اشیاء و همه مناسبات - می‌شود. اکنون دیگر پول است که خصلت صنعتی شیوه تولید سرمایه داری و همچنین تمام سیستم ارزشگذاری جاری در روبنا و زیربنای جامعه، اهداف و ارجحیت ها، انگیزه رفتارهای اقتصادی و اجتماعی مردم را تعیین می‌کند.

- مفهوم ثروت جامعه در وهله اول چیزی جز " انباشت غول آسای کالا نیست" (کارل مارکس<sup>21</sup>)، البته تا زمانی که این کالاها قابل تبدیل به پول باشند.
- از این رو پیشرفت اجتماعی با تکثیر بی پایان کمیت و تنوع کالاها سنجیده می‌شود.
- تولید عمدتا به مثابه استثمار نیروی جسمی و روحی انسان ها و چپاول منابع و ثروت های طبیعی تلقی می‌گردد. اصل حاکم عبارت می‌شود از اینکه "هر چیز که به طور تتوریک ممکن به نظر می‌رسد، باید بی‌جون و چرا جامعه عمل پوشد."
- کارایی تولیدی در وهله اول از نظر کمی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، بدون کوچکترین توجهی به جنبه کیفی آن، بدون توجه به آن که به چه بهایی برای جامعه تمام می‌شود و چه عواقبی برای محیط زیست و نسل های بعدی بدنبال می‌آورد.
- انسان به عنوان یک اتم مجرد اجتماعی، به عنوان مالک خصوصی در نظر گرفته می‌شود که در شرایط «جنگ بی پایان همه علیه همه» بسر می‌برد.
- و بازار به عنوان میدان طبیعی و شرط بقای انسان مورد ملاحظه قرار می‌گیرد: بازار کالا، بازار کار، بازار سرمایه، بازار ایده و غیره.

این ویژگی های خاص، سرمایه داری را از کلیه صورت بندی های اقتصادی و اجتماعی قبلی متمایز می‌سازد. مارکس می‌نویسد: "در هیچکدام از صورت بندی های ماقبل سرمایه داری حتی یکبار هم به این مسئله بر نمی‌خوریم که کدام شکل مالکیت ارضی و غیره بار آورتر است و بیشترین حد ثروت را امکان پذیر می‌سازد. ثروت برای آن ها هیچگاه به عنوان هدف تولید مطرح نمی‌شود. مسئله همیشه این بوده است که چه نوعی از مالکیت دولت را در پرورش و بار آوردن بهترین شهروندان یاری می‌بخشد." در این مورد «ماکس وبر» نیز با مارکس هم نظر است که شکار کاپیتالیستی به دنبال سود، به عنوان هدف، "با بینش اخلاقی تمام دوران ها در تضاد است."

\* linearen, quantitativen Wachstum

<sup>21</sup> Marx Engels Werke, Dietz Verlag Berlin, Bd. 13, S. 15

با جدا کردن اهداف تولیدی از آماج انسانی، سرمایه داری برای اولین بار در تاریخ بشری تأثیر انقلابی غیر قابل تصویری در رشد نیروهای مولده و تشکیل سیستم اقتصاد جهانی باقی می گذارد. ولی هم زمان با آن به شعله ور شدن تضادهای سیستم سرمایه داری دامن می زند. این مسئله در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، وقتی که گروهی از کشورهای رشد یافته سرمایه داری به بهای چپاول بی بند و بار منابع طبیعی، ثمرات کار و ثروت معنوی بخش بزرگی از مردم سیاره زمین پا به مرحله «جامعه مصرف» نهادند، خود را به طرز بارزی به نمایش گذاشت. برای تسریع گردش سرمایه، باید تولید به حداکثر درجه ممکن می رسید. و برای تحقق تولید انبوه باید بازار مطمینی فراهم می آمد. به عبارت دیگر انسان باید به موجود سیری ناپذیر «مصرف کننده» تنزل می یافت.

فیلسوف معروف روس (م. آ. لیفشیتس) پس از بررسی تغییرات یاد شده نوشت:

"روزگاری بود که فرق عمده سرمایه داری با شیوه های تولیدی دیگری که هدفشان مصرف بود، در توسعه سریعتر «تولید وسایل تولید» خلاصه می شد. ولی اکنون عقربه «سودنما» در جهت عکس می تازد و این امر منجر به تغییرات مشخصی در ساختار محصول نهایی صنعت شده است. در کنکاش آرزوهای خفته انسانی، توجه سرمایه داری معطوف تولید کالاهای مصرفی می شود. از آنجا که هدف اصلی جامعه سرمایه داری عوض نشده، پس نمی توان از تولید برای رفع مایحتاج واقعی مردم سخن گفت. تناقض آنجاست که سرمایه که خود را تا عرش اعلا مصرف بالا کشیده است (و آنجا جنبه های طبیعی و کیفی نقش مهمی به عهده دارند)، در مقابل محتوای این امر هیچ واکنشی نشان نمی دهد و مانند همیشه شیدای روح جادویی رشد بی انتهای ارزش (پول) مانده است. کالاهای می توانند کیفیت بسیار خوبی داشته باشند، ولی علیرغم آن ببرد نخور و حتی مضر باشند. علیرغم آن، بنا بر نفع تجاری، این کالاهای به مقدار انبوه تولید گشته و مصرف آنها تحت هر شرایطی تحمیل می گردد."

بر اساس سرشت این پدیده، موضوع بر سر شیوه جدیدی از اجبار در کار متراکم و بر سر نحوه عملکرد جدید سرمایه است که در طبع دائماً متغیر مصرف کننده، در پی یافتن سرچشمه های جدید سود می باشد. مصرف مانند دیگر جنبه های زندگی اجتماعی به بت تبدیل می گردد و از یک عملکرد طبیعی ارگانیک انسان به تشریفاتی مذهبی، به یک «وظیفه مقدس» تبدیل می گردد، که موقعیت اجتماعی فرد به انجام مداوم آن بستگی دارد.

اجبار به کار به طور متناقضی شکل اجبار به مصرف به خود می گیرد که با شیوه های متفاوت تحمیل و در وهله اول بوسیله تبلیغات جامعه عمل می پوشد. به انسان ها به طور بی وقفه نیازهای کاذب مادی و معنوی القا می شوند و احتیاجات اغلب مصنوعی و مسخ شده به توده مردم قبولانده می شوند. استفاده عینی از یک فراورده جنبه فرعی به خود گرفته و صرفاً نو بودن یک کالا به سبب «تازه خواهی» مردم به مهمترین ویژگی کالا بدل می شود. برای تماشاجی از خارج که در مناسبات مصرفی شرکت نمی کند، اگرچه اجبار به مصرف به عنوان مسئله ای غیر قابل فهم به نظر می رسد ولی در عین حال جالب تر از فقر و کمبود خواهد بود. در واقع نیز چنین است. سرمایه داری برای اولین بار در تاریخ، شرایط عینی لازم را برای از بین بردن کمبود و گرسنگی فراهم آورده است. ولی این امر به صورتی تحقق می یابد که خصلت «از خود بیگانه» مناسبات اجتماعی سرمایه داری را بیشتر تعمیق می بخشد. این حقیقت از سوی اکثر متفکرین تا حدودی جدی و صادق (صرفنظر از مواضع سیاسی و فلسفی شان) مورد تأیید قرار می گیرد.

اریش فروم کتابش «انقلاب امید» را با این جملات آغاز می کند: "شبحی در میان ما در حرکت است، شبحی نامریی. صحبت از شبح کمونیسم و یا فاشیسم نیست. صحبت از شبح جدیدی است: صحبت از جامعه ای است مطلقاً مکانیزه شده که «تولید و مصرف حداکثر ممکن» را شعار خود قرار داده است و بوسیله کامپیوتر اداره می شود. انسان در این روند

اجتماعی به یک بخش هر چند روغنکاری شده و سالم، اما بی کاره و بی روح و بی احساس از این دستگاه بزرگ بدل شده است. با غلبه جامعه نوین فردیت و زندگی خصوصی ناپدید می شود، همدردی با هم‌نوع به کمک روان درمانان و با تجویز مواد مخدری که در عین حال یک نوع درونکاوی را امکان پذیر می سازد، صورت می گیرد.<sup>22</sup>

آزادی فردی بیش از پیش محتوای واقعی خود را از دست می دهد و به این امکان تقلیل می یابد که بین صدها و هزاران نوع کالای در عمل مشابه ولی دائماً در حال تغییر (کاندیدای ریاست جمهوری، سریال تلویزیونی، محصولات فرهنگ انبوه و غیره) در چارچوب های ثابت از پیش تعیین شده ای یکی را انتخاب کند. این به اصطلاح آزادی برای یک اقلیت، همچنان به برکت سلب آزادی دم افزون از اکثریت مردم صورت می گیرد. مصرف بیش از حد «میلیاردهای طلایی» که در کشورهای سرمایه داری سلطه گر زندگی می کنند، براساس کم مصرفی مزمن و فلاکت نسبی و مطلق بخش مهمی از ساکنان سیاره زمین تحقق می یابد. امپریالیسم ترقی اجتماعی را به اشکال زیرکانه ای ترمز می کند:

1. اولاً بذر نظریه هایی از قبیل «محدوده های پیشرفت»، «پیشرفت صفری» و غیره را می باشد و به بار می نشاند، البته صرفاً برای کشورهای «دست دوم» و نه برای خود.
2. ثانیاً به طور مصنوعی به تشدید هرج و مرج بازار دست می زند تا کشورهای غارت شده را به زور مجبور به چشم پوشی از پیشرفت کند.
3. ثالثاً سرمایه داری کماکان تولید کالاها را وابسته به تولید ارزش اضافی می کند و بدین وسیله امر تولید را در محدوده های کیفی سابق یعنی در چارچوب یک رشد خطی کمی نگه می دارد. و این از نقطه نظر اجتماعی و اکولوژیکی (محیط زیستی) بن بست بیست نیست.
4. رابعاً امپریالیسم مانع گسترش آزادی فردی و تصمیم گیری آزادانه انسان ها می شود و رشد شخصیتی انسان ها را (که ثروت اصلی و لایزال جامعه بشری را تشکیل می دهند) ترمز می کند.

از این رو بنابر منطق لنین می توان «نظام جهانی نوین» را که آماج نهایی گلوبالیزاسیون است، **بالاترین مرحله امپریالیسم** نامید. در مقایسه با امپریالیسم کلاسیک این مرحله ویژگی های خاص خود را دارد. این ویژگی ها رابطه ارثی (ژنتیک) آنرا با اشکال تاریخی پیشین سرمایه داری نشان می دهند و در عین حال جوانب اکیدا نوین آن را بازگو می کنند.

### **مشخصه اصلی «نظام جهانی نوین» یعنی امپریالیسم دوران گلوبالیزاسیون را می توان چنین فرمولبندی کرد:**

1. سرمایه مالی که بدون گذار از مرحله کالا امکان بازتولید خود را دارد، به طور قطعی سرمایه تولیدی و صنعتی را زیر یوغ خود می کشد.
2. جای مناسبات بازاری را مکانیسم جعلی جدیدی می گیرد که تبادل نابرابر را رایج می سازد و از آن به عنوان سرپوشی بر تحمیلات غیراقتصادی از خارج و چپاول کشورها و ملل دیگر استفاده می گردد.
3. تحکیم یک مدل تمام ارضی نو در تقسیم کار بین المللی که به تعمیق چشمگیر بی عدالتی و نابرابری اجتماعی در مقیاس جهانی می انجامد.
4. کنسرن های فراملیتی و گروه بندی های صنعتی - مالی به طور توفان زایی رو به رشد می روند و در سیستم بین المللی استقلال خارج از حدی کسب می کنند و مراجع حقوقی بین المللی را به تسخیر خود در می آورند.

<sup>22</sup> Erich Fromm: Die Revolution der Hoffnung. Für eine Humanisierung der Technik. dtv/Klett-Cotta, München 1987, S. 15

5. حکومت‌های ملی کنترل خود را بر روندهای موجود در اقتصاد جهانی از دست می‌دهند. در نرم‌های بنیادین حقوق بین‌المللی تجدید نظر به عمل می‌آید و استقلال دولتی حذف می‌شود و ساختارهای تمام ارضی قدرت - رژیم به اصطلاح جهانی - تکوین می‌یابند.
6. سیطره اطلاعاتی و فرهنگی به مثابه شکلی از تجاوز به حریم ارزش‌های سنتی، تخریب آن‌ها و یکدست کردن معنوی انسان‌ها در مبتذل‌ترین و ابتدایی‌ترین سطح ممکن، جامعه عمل می‌پوشد.
7. خصلت انگلی. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و کنترل بی‌رقیب منابع طبیعی جهان از سوی کنسرن‌های فراملیتی فقط و فقط در چارچوب منافع خودخواهانه آن‌ها صورت می‌گیرد و بقیه جهان به فقر و فروپاشی ناگزیر محکوم می‌گردد.
8. گندیدن و ممانعت از پیشرفت فنی کیفی. اخیراً تعدادی از دانشمندان مارکسیست روسی بر آن بوده‌اند که دوران کنونی گلوبالیزاسیون صحت پیشگویی ک. کائوتسکی را در باره امکان گذار سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم افراطی ثابت می‌کند. ک. کائوتسکی نوشته بود: "سرمایه‌های مالی مختلف یکی می‌شوند و به جای جنگ علیه همدیگر به چپاول مشترک جهان می‌پردازند. این امر می‌تواند انتظار و امید تازه‌ای را در کشورهای سرمایه‌داری پدید آورد. مثلاً بشریت را به صلح و خلع سلاح سوق دهد."
- لنین در پاسخ به او گفت که یک همچو امیدی بی‌پایه است. ولی با در نظر گرفتن گرایش‌های عام موجود امکان گذار به مرحله امپریالیسم افراطی را رد نکرد: "تردید نیست که سیر رشد در جهت تشکیل تراستی جهانی است که همه کارخانجات و شرکت‌ها را بدون استثنا و همه دولت‌ها را بی‌کم و کاست خواهد بلعید." ولی تأکید کرد که "این پیشرفت تحت آن چنان شرایطی، با چنان سرعتی، در چارچوب چنان تضادهای، تناقضات و ناآرامی‌هایی (نه فقط اقتصادی، بلکه همچنین سیاسی، ملی و ...) صورت می‌گیرد که الزاماً قبل از یکی شدن کلیه سرمایه‌های ملی، پیدایش امپریالیسم افراطی و تشکیل تراستی جهانی، امپریالیسم را به انفجار خواهد کشید و به ضد خود بدل خواهد شد."<sup>23</sup>
- این پیشگویی در اساس خود تأیید شد، البته با تضادهای فراز و نشیب‌ها. نگرش تازه مد شده امروزی در باره گلوبالیزاسیون به عنوان انقلاب سرمایه‌داری نوین نیز بی‌پایه است. درست برعکس. ما با گرایشی از سرمایه‌داری مواجه هستیم که می‌کوشد به هر بهایی و به هر وسیله‌ای (و اغلب با اتکاء به حربه اعمال زور) از تغییرات ضروری مطابق با سطح رشد نیروهای مولده شانه خالی کند و جلوی هرگونه دگرگونی لازم را سد کند. در چارچوب‌های اقتصادی - اجتماعی تنها رشد کمی مجاز شمرده می‌شود، آن هم به شرطی که ماهیت سیستم را خدشه دار نکند.
- مناسبات مبتنی بر استثمار و تضادهای موجود در سیستم سرمایه‌داری قابل حل نبوده و غلبه ناپذیر می‌باشند. آن‌ها شکل و ظاهر خود را فقط عوض کرده‌اند و به سطح نوینی رسیده‌اند. اگر در جوامع «میلیاردهای طلایی» می‌توان به طور مشروط شاهد تخفیف تقریبی تضادهای اجتماعی و طبقاتی شد، از اینروست که تشدید حاد این تضادهای در سطح بین‌المللی صورت می‌گیرد. آن‌ها امروز جهان را به «شمال ثروتمند» و «جنوب تهیدست» تقسیم می‌کنند. در حالی که قبلاً در چارچوب تک‌تک کشورها مردم را به «پرولتاریا» و «استثمارگران» طبقه بندی می‌کردند. تضاد میان «شمال ثروتمند» و «جنوب تهیدست» به همان میزان ریشه‌ای است که تضاد میان «پرولتاریا» و «استثمارگران» بود. **تضادهای جوامع سرمایه‌داری حل نشده‌اند، بلکه تمام ارضی شده‌اند.**

<sup>23</sup> Lenin Werke Bd. 22, S. 106

تحول کیفی واقعی را فقط می توان از گذار امپریالیسم به سوسیالیسم انتظار داشت. فقط تحت این شرایط است که می تواند یک انقلاب فنی واقعی، یک گذار راستین به تکنولوژی های «ما بعد صنعتی» امکان پذیر شود.

تعویض بنیادی مدل های تولید و مصرف کاپیتالیستی موجود، سازماندهی شیوه به طور اساسی نوینی از تکنولوژی و نیروهای مولده بشری، پشت سر نهادن ایده آل «مصرف همگانی» که شیوه زندگی مبتنی بر مصرف خارج از حد را توصیه می کند، ضرورت حاد دارد.